

جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام والمسلمین استاد
محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

دعای هشتم (پناه بردن به خدا) / جلسه ۲۲

۱۳۹۴ / ۰۵ / ۱۲

■ دو خطر تبعیت از هوای نفس در امور مباح

۱. بازداشتن انسان از پیمودن مقامات معنوی

۲. سوق داده شدن به سمت گناهان

■ چند راهکار برای نجات

۱. مخالفت با هوای نفس

۲. تقویت عقل

■ یک یادآوری مهم

■ دو خطر تبعیت از هوای نفس در امور مباح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ردالمند

خلاصه آنچه که حاصل شد، این است که افتادن در دام هواهای نفسانی، هرچند در ابتدا در امور مباح و حلال باشد، دو ضربه بزرگ به ما می‌زند. روایتی که جلسه‌ی گذشته خواندیم عبارت بود از اینکه شیطان (علیه اللعنه) امیدش این است که انسان‌های مؤمن را از طریق هواهای نفسانی زمین‌گیر کند. چون مؤمنان وقتی به گناه مبتلا می‌شوند، حالت پشیمانی در آنها ایجاد می‌شود و به استغفار رو می‌آورند و استغفار آنها، شیطان را هلاک می‌کند. لذا شیطان از طریق گناه وارد نمی‌شود؛ بلکه از طریق هواها به آنها ورود می‌کند. مؤمنان چون احساس ندامتی ندارند، بنابراین استغفاری ندارند و آنجا شیطان به آنها مسلط می‌شود و هلاکشان می‌کند. این مطلب خیلی تکان‌دهنده است.

طبع هواهای نفسانی این‌گونه است که اگر کسی به آنها مبتلا شد، دچار دو مخاطره می‌شود؛ خصوصاً اینکه نقطه‌ی عزیمت هواها حوزه‌ی مباحات است و نه امور حرام. در واقع خواهش دل است. چرا این را

به فضل الهی در تفسیر مضامین بیدارکننده‌ی دعای هشتم صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیه به این دو فراز رسیدیم: «وَمُتَابِعَةُ الْهَوَىٰ، وَ مُخَالَفَةُ الْهُدَىٰ» انسان در این فراز با دو آسیب بسیار بزرگ آشنا می‌شود و با اشاره‌ی امام (علیه السلام) به این دو خطر توجه پیدا می‌کند و به خدای متعال پناهنده می‌شود. به این ترتیب هم در مقام پیشگیری و هم در مرحله‌ی درمان به هر مقدار لازم مهیا می‌شود تا با این خطرها مقابله کند.

در جلسه‌ی گذشته مسئله‌ی تبعیت از هواهای نفسانی و مخالفت با هدایت الهی مطرح شد. سعی کردیم با ورود انسان‌شناختی به موضوع بر اساس نقشه‌ی قرآن کریم، بیان عمیقی از خطر بزرگ تبعیت از هواهای نفسانی مطرح شود.

ما امور مباح و حلال است - که البته ضروری نیست - و سخنی از حرام یا حتی مکروه هم نیست. اشتغال به این مباحات بر اساس ضرورت و نیاز جدی نبوده است. برطرف کردن نیازهای ضروری و حیاتی، هیچ منافاتی با سیر معنوی ندارد؛ چراکه اینجا خدای متعال راضی است که شما به خواسته خود پاسخ مثبت بدهید. اما یک وقت هست که من الان نیاز ندارم، بلکه یک خواهش و تقنن است؛ مثلاً یک وقت خوردن بر اساس نیاز است که مورد رضای خدای تعالی است؛ اما یک وقت است که من این را می‌خورم چون لذت می‌برم و لذیذ است. تا اینجا بر اساس نیاز بود؛ مثلاً این ده لقمه را باید بخورم تا قوی بمانم، اما از لقمه‌ی دهم به بعد، بحث پاسخ‌گویی به این نیاز خردمندانه نیست؛ بلکه خواهش نفس است. از اینجا به بعد وارد منطقه‌ی خطر شده‌ام که همان متابعت هوا است. در خوردن، نوشیدن، نکاح و... هر جا که پاسخی به خواسته‌ی دل باشد و نه رفع نیازی ضروری، این قضیه برقرار است. این نکته خیلی جالب است و از آن حرف‌ها است که باید دعا کنیم تا خدای متعال توفیق

خوردی؟! چون دلم می‌خواست! چرا با فلان کس معاشرت کردی؟ دلم می‌خواست! این معاشرت و این خوردن و آشامیدن حرام نیست؛ اما به خواسته‌ی دل، پاسخ مثبت و لیبیک گفته است. در اینجا دو مخاطره وجود دارد.

۱. بازداشتن انسان از بیمودن مقامات معنوی

نخست اینکه انسان را زمین‌گیر می‌کند و از سیر مقامات باز می‌دارد. این اولین نکته است. یعنی با سلوک مسیر انسانیت و طی مراحل کمال منافات دارد. نفس با پاسخ‌های مثبتی که دریافت می‌کند، پرواز و تغذیه می‌شود؛ در نتیجه سنگین می‌شود. به همین نسبت و هم‌زمان که او دارد تقویت و چاق می‌شود، عقل کاهش پیدا می‌کند، فضای فطرت انسان غبارآلود می‌شود و به این ترتیب سرمایه‌ی اصلی ما که عبارت است از عمر و وقت، بر باد می‌رود. یعنی انسان عمر گرانمایه را که سرمایه‌ی اصلی سلوک الی الله و قرب است، از دست می‌دهد و به ازای آن به اموری پست و عادی و دم‌دستی مشغول می‌شود که هواها و خواهش‌های نفسانی است. فرض

نوشیدن تقرب می‌آورد، مباشرت با همسر تقرب می‌آورد، معاشرت با دوست تقرب می‌آورد، حتی خواب هم موجب تقرب است، اگر همه‌ی اینها موافق با قواعد سلوک باشد. اعمال طبیعی حتی باعث رشد می‌شود. این چه فرصت بزرگی است که انسان در مباحث دارد! این وقتی است که خواسته‌ی دل شما با خواسته و رضای الهی هماهنگ شود و قصد قربت کند. در این صورت آبی که می‌نوشیم، هم به لحاظ بدنی بهره‌مند می‌شویم و هم عقلمان رشد یافته و تکامل معنوی در ما رخ می‌دهد. بعدش هم یک الحمدلله بگوییم، فوق‌العاده به عقل انسان رونق می‌دهد.

اما وقتی خود ما را به هواهای دل می‌سپاریم و این مدل به آن مدل، این رنگ به آن رنگ می‌شویم، در یک دام عجیب و غریبی می‌افتیم که دائماً در جا می‌زنیم. این در جا زدن خسارت بزرگی است؛ چراکه باز ماندن از مقامات قرب است. عمرمان از دست می‌رود، اما به خدای تعالی نزدیک نمی‌شویم. این حالت، برای سالک و کسی که می‌خواهد به مقاصد عالی برسد، گناه است. مولوی اصطلاحی دارد که می‌گوید:

فهمش را به انسان بدهد. هر چه انسان اینجا غفلت کند، به همان مقدار باخته است. این لقمه‌ها، این نوشیدنی‌ها، آیا گناه است؟! نه؛ آیا مکروهی مرتکب شدم؟! نه. پس هنوز جا دارم بخورم. یا مثلاً در مورد پوشیدن احساس می‌کند که شأنش را رعایت می‌کند و هنوز در محیط مباح و حلال است و ذیل مکروه نرفته است. مثلاً شأن من است که ده نوع لباس و کفش و کلاه و پیراهن و... داشته باشم. این گناه نیست، مکروه هم اگر موافق شأن باشد نیست. پس چه مشکلی دارد؟ این پوشیدن، جواب مثبت به خواسته‌ی دل است و این پاسخ‌گویی مثبت به خواهش دل در پوشیدن و نوشیدن و معاشرت و نکاح و مسافرت و... باعث می‌شود به ازای این عمر شریفی که می‌رود، رشد و کمالی حاصل نشود. همین‌طور زندگی می‌کنیم، غافل از اینکه عمر دارد می‌رود و به افزایش تقربی رخ نمی‌دهد. در مناجات شریفه‌ی شعبانیه خطاب به خدای متعال می‌گویید: «إِلْهِی اِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِی وَ لَمْ یُقَرِّبْنِی مِنْكَ عَمَلِی فَقَدْ جَعَلْتُ الْأَعْتِرَافَ إِلَیْكَ بِذَنْبِی» حضرت شما را به کجا می‌رساند؟ عمر رفت و من به تو نزدیک نشدم و عمل من باعث قرب نشد.

انسان می‌آورد، این است که مسیر هواها و خواهش‌های نفسانی مسیر لغزنده‌ای است. لغزندگی اولش، تنوع‌طلبی است؛ یعنی به این خواسته که جواب دادید، خواسته‌ی بعدی هم بلافاصله پیشنهاد داده می‌شود. درست مثل ابتلائاتی که در شبکه‌های مجازی وجود دارد. به این که جواب می‌دهی، بلافاصله یک دعوت تازه پیشنهاد می‌شود! یک بله که گفתי، باید پشت سرش صد تا الف بگویی! شخصی به مکتب رفته بود. به او می‌گفتند بگو الف، نمی‌گفت. گفتند: چرا نمی‌گویی؟! گفت: شما که به این الف اکتفا نمی‌کنید. من بگویم الف، شما می‌گویید بگو ب!

حکایت نفس نیز این‌گونه است. رنگ ماشین، تبلت، لباس یا... از مد افتاده، پس باید آن را عوض کنم. این طبع دنیا است. مثل آب دریا که هر چه تشنه بخورد، سیراب نمی‌شود، بلکه به عطش انسان افزوده می‌شود.

نکته‌ی دوم و خطرناک‌تر اینکه این لغزندگی، انسان را به سمت دره‌ها می‌برد. درست است که مباح است، اما آیا ادامه‌اش هم مباح است؟

«هَوَى نَأْتِي خَلْفِي وَ قَدَامِي، الْهَوَى فَانِي وَ آيَاهَا لَمْخْتَلِفَانِ» [۱] مقصد من و مقصود من لیلای من است که در قبیله‌ی خودش است، و مرکب من شتر من است که مقصدش بچه‌اش است که در طویله و پشت سر من است. مقصود من پیش رو است، اما ناقه‌ام مقصودش پشت سر من است. ما شده‌ایم صاحب دو مقصد! دو همراه با دو مقصد متخالف! این، طویله و آن، قبیله؛ آن کجا و این کجا؟ بعد هم می‌گوید حکایت من حکایت مجنون است که ماجرایش این‌گونه بود: صبح حرکت می‌کند و مسیر طولانی را به سمت قبیله‌ی محبوبش می‌رود، یک لحظه که خسته شد و استراحتی کرد، «ناقه گردیدی و واپس آمدی» وقتی بیدار می‌شود، می‌بیند که کنار طویله است. در نتیجه: «ماند مجنون در تردد سال‌ها». هوا چنین نقشی دارد و باعث در جا زدن می‌شود. پس خطر اول متابعت از هوا، عبارت است از: عقب‌گرد.

۲. سوق داده شدن به سمت گناهان

خطر دومی که پیروی از هوای نفس در امور مباح و حلال بر سر

این هماهنگی، لذت است. چون محصولش لذت است، زمینه فراهم می‌شود برای خواهش بعدی و چون با شهوات و لذتها همراه است، جاذبه‌اش خیلی سنگین است. قبلاً در بحث الحاح الشهوه گفتیم که بعضی شهوات به خصوص شهوات جنسی، خیلی جاذبه دارد و جاذبه‌ی معمولی نیست. اگر کسی به این دام بیفتد، معلوم نیست از کجا سر درمی‌آورد.

این مسئله زمینه‌ای می‌شود برای گناه و افتادن در منطقه‌ی ممنوعه؛ لذا امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الهُوَى هَوَىُّ الِى اسْفَلَ السَّافِلِينَ»؛ [۲] هوا و هوس، [انسان را] به پایین‌ترین و پست‌ترین پستی‌ها می‌کشاند». اولش سقوط از درجات است، اما از یک جایی به بعد درکات است.

■ چند راهکار برای نجات

۱. مخالفت با هوای نفس

اما راه نجات چیست؟! در تمام مسیری که ترسیم کردیم، ما نشانه‌های هدایت را داریم. از درون

آیا به مباحات اکتفا می‌کند؟ آیا در همین مسئله‌ی مباحات، خواهش‌های دل تمام می‌شود یا به منطقه‌ی مکروهات و بعد گناهان کوچک می‌رود، بعد هم به منطقه‌ی کبائر می‌رود. قطعاً به هیچ یک از اینها اکتفا نمی‌کند؛ یعنی دست برنمی‌دارد، مگر اینکه ما را به منطقه‌ی گناهان کبیره برساند.

پس مطلب اول عبارت بود از زمین‌گیر کردن و از دست دادن فرصت‌ها بدون سیر مقامات و تحصیل کرامات و پیشرفت در قرب الهی. اما مسئله‌ی دوم اینکه ما را به سمت دره‌های هولناک می‌برد! جاده، جاده‌ی لغزنده‌ای است که اگر انسان به کناره‌های آن نزدیک شود، سقوط خواهد کرد. یک وقت می‌بینید که مرتکب گناهان کبیره شده و ته دره است. حالا چطور بالا بیاید؟! نمی‌گویم امیدی نیست، توبه هست، اما اگر هم برگردد، تازه سر جای اول برمی‌گردد. ضمن اینکه همان برگشتن هم کار آسانی نیست.

اما سرّ لغزندگی این است که بین هواها و طبع ما و طبیعت ما هماهنگی است و محصول

کنیم. روایات این باب بسیار جالب است. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «مَلَکُ الدِّینِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى؛ [۴] ملاک دین، مخالفت با هوای نفس است»؛ «رَأْسُ الدِّینِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى؛ [۵] رأس دین مخالفت با هوای نفس است»؛ «رَأْسُ الْعَقْلِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى؛ [۶] ستیز با هوای نفس رأس دین است». روایت لطیف دیگری داریم که می‌گوید: «مُخَالَفَةُ الْهَوَى شِفَاءُ الْعَقْلِ؛ [۷] مخالفت با هوای نفس مایه شفای خرد است»؛ زیرا متابعت هوا دام عقل است و مخالفت هوا می‌شود شفای عقل و پرورش دین. تعبیر عجیبی است: «رأس الدین»، یعنی به منزله‌ی سر برای دین است. پس این اصل است.

اما بهترین یار ما در مسیر مخالف از هوای نفس چیست؟ یک ناصر و معین باید معرفی کنیم. بهترین یار در جریان مخالفت با هوای نفس، ذکر الموت است، ذکر گردنه‌ها و عواقبش! یاد مرگ در مهار و بازدارندگی نفس تأثیر بسیار عجیبی دارد و بهترین چیزی است که جلوی تنوع‌طلبی و افسارگسیختگی را می‌گیرد. لذا گفته‌اند انسان باید مرگش همیشه جلوی چشمش باشد.

شما، از فطرت، از حاق عقل، مدام دعوت می‌شوید. ضمناً مواضع خطر و هشدار و احتیاط و پرتگاه، همه را خدا نشانه‌گذاری کرده است. پس در تمام این مسیر علائم هدایت موجود است و ما هر جا متابعت هوا می‌کنیم، مخالفت هدی می‌کنیم؛ لذا این دو کنار هم است. خوب راه نجات چیست و چه کنیم؟

در تمام مباحثی که تا به حال داشتیم، نسخه‌های نجات را هم گفتیم؛ منتها یک‌جا اجمال بود و یک‌جا تفصیل داده شد.

نکته‌ی اول اینکه یک راهبرد در متن کلام الهی و کلمات اولیای خدا عبارت است از اینکه اصل را بگذارید بر مخالفت با هوای نفس. قاعده‌ی کلی می‌شود مخالفت با هواهای نفسانی و هر چه انسان بتواند در این بخش محدودیت ایجاد کند، مفید است. قرآن نیز می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ [۳] و هوا را پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه کند». این یک قاعده‌ی کلی است. تبعیت نکنید، یعنی مخالفت کنید؛ چراکه دائماً دعوت می‌کند. باید هنر نه گفتن به نفس را در خود تقویت

یار عجیبی برای سالک است و هیچ جا سالک از آن بی نیاز نیست. دنیای ما در ارتباط با این موضوع، آکنده‌ی از غفلت است.

پس نخستین راه نجات مخالفت با هوا است که به عنوان یک قاعده‌ی عمومی تمرینش را در ماه مبارک رمضان داشتیم. یک نه کلی گفتیم و بعد هم ادامه دادیم و گفتیم نه.

بر اثر این مخالفت نفس تضعیف شد و وقتی نفس انسان تضعیف شد، سبک می‌شوی و قدرت پرواز پیدا می‌کنی.

۲. تقویت عقل

اما راه دوم چیست؟ تا اینجا مرحله‌ی مهار نفس است که موانع را کنار می‌زند. اما از همین نقطه باید عقل را تقویت کرد؛ هم در مرحله‌ی نظر و هم در مرحله‌ی عمل. چه عقل نظری و چه عقل عملی، البته با تأکید بر عقل عملی که ناظر بر میدان است.

اما بهترین راه تقویت عقل چیست؟ بهترین راهش تقویت ذکر و فکر است؛ چنان‌که قرآن دائماً

یاد مرگ در حفاظت و صیانت و بازدارندگی و لگام زدن به نفس اماره، تأثیر عجیبی دارد. ظاهراً در تمام نسخه‌ها ذکر مرگ هست و همه‌جا مفید و سودمند است. این فقره‌ی مناجات ابی حمزه را دوستان تکرار کنند و انس بگیرند: «وَقَدْ خَفَقْتُ عِنْدَ رَأْسِي أَجْحِدَةَ الْمَوْتِ؛ در حالی که مرگ بر سرم پر و بال گشوده است». مرگ مثل یک شاهین شکاری و یک عقاب تیزبجه بالایی سر من ایستاده است. این یاد نه یک یاد سطحی، بلکه یک یاد عمیق است. من از اول صبح تا به حال به یاد مرگ افتاده‌ام، خوب است، اما آن یادی مؤثر است که پیش‌برنده و عمیق است و تو را به گریه می‌اندازد.

سر ماجرای یک بار حضرت آقا برای من در برگه‌ای نوشتند: «به شرط اینکه فلان کس نظارت مؤثر داشته باشد، موافقم»؛ نظارت مؤثر، مفید است؛ وگرنه نظارت که همیشه هست. حالا اینجا هم یاد مؤثر، اهمیت دارد. یاد مؤثر در موضوع مرگ، یادی است که تو را به گریه اندازد. لذا حضرت در دعای ابوحمزه ثمالی می‌فرمایند: «أبُكِي...». ذکر الموت با این قاعده

می‌فرماید: «یذکرون» و «یتفکرون». وقتی ذکر و فکر به هم برسند، بلوغ عقلی برای انسان رخ می‌دهد. عقل در پرتوی ذکر و فکر است که تقویت می‌شود. راهش این است که انسان دل بسپرد به آیات و بیانات و عالم هم پیر است از نشانه‌ها. فقط و فقط مگر غفلت مانع باشد که نشاه‌ها را نبیند، وگرنه وقتی انسان ذاکر می‌شود، تمام عالم پر از نشانه است؛ چه در کتاب تکوین و چه در کتاب تشریح. البته در پرتوی آیه‌ی تامه، آیه‌ی کبری، آیه‌ی عظمی، آیت‌الله العظمی، آیت‌الله الکبری علی الاطلاق که مربی همه‌ی آیات است، یعنی وجود اقدس حجت‌الله. ما به برخی که می‌گوییم آیت‌الله العظمی، شوخی است؛ منتهی چون اصطلاح است، اشکالی ندارد.

آیاتی که مصدر به «قل» است، پیام‌های ویژه‌ای دارند. شخصی این آیات را جمع کرده و اسمش را گذاشته است: «قلاقل القرآن». پس از آنکه آنها را کنار هم گذاشتند، دیده بودند که آیات مهمی است.

یکی از این آیات این است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» [9]. بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستان شما بدارد». شما مدعی دوستی با خدای متعال هستید؟! اگر می‌خواهید به آن نقطه‌ی حب خدا نسبت به شما برسید، بدانید که این یک حبّ عمومی نیست. خدای متعال همه‌ی مخلوقات را به آن حبّ عام دوست دارد و حبّ خدای متعال به

حال که صحبت به اینجا رسید، نکته‌ی لطیفی هم عرض کنم که این ارتباط با امام یا توسل چه می‌کند. متأسفانه جماعت بزرگی از مسلمین محرومیت بزرگی برای خودشان ایجاد کرده‌اند. یک وقت انسان به دست خودش تحت تأثیر حرف‌های سطحی و شبهات و القائات، برای خودش محرومیت ایجاد می‌کند.

نماز در قرآن آمده است: «وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» [۱۰] و به‌راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان». نفس خاشع که شد، نماز دیگر برایش سنگین نیست؛ اما قبلش تکلف و سنگینی دارد. همه‌ی بخش‌های تبعیت از هدایت، در بدو امر سنگینی و کلفت دارد.

این سخن مقدمه‌ای بود برای بیان این نکته که اگر یادآوری و دعوت و ذکر و هدایت در جریان عمومی زندگی از اشباه و نظائر انسان، مثل دوست، همکار و همسر ما باشد که وامصیبتا. اگر از کسانی باشد که به حسب ظاهر از ما پایین‌تر هستند - چه از نظر سنی چه از لحاظ علمی - در این موارد مقاومت نفس، صدها و بلکه در بعضی موارد هزاران برابر می‌شود. قرار است این مخالفت بشود تبعیت. این تبعیت مخصوصاً در این موارد کلفت دارد. مثلاً همسر ما به ما تذکر بدهد که: آقا این مطلبی که شما می‌گویید لازم است؟! چون به من برمی‌خورد، سریع کارم را توجیه می‌کنم.

چه زیبا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «رُبَّ حَامِلٍ فُقِهٍ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ» [۱۱] چه بسیار

مخلوقات به حب خدا به ذاتش برمی‌گردد و در این زمینه بین ما و فرعون فرقی نیست!

این حب عام است؛ اما آن حب کجا و این حب خاص کجا؟ حب خاصی که در آیه آمده چیست؟! اصلاً این قسمت آیه تفسیرپذیر نیست. مفسرین همه واله و شیدا هستند. البته اینکه گفتم هیچ کس یارای تفسیرش را ندارد، غیر از اولیا که تأمین محبه الله هستند و خودشان در مراتب محبوبیت در قله هستند. آنها طعم شیرین محبت الهی را چشیده‌اند؛ و الا بقیه نمی‌توانند.

■ یک یادآوری مهم

در ذیل متابعت هدی که نقطه‌ی مقابل مخالفت هوا است، نکته‌ای وجود دارد که یادآوری آن مفید است. در ابتدای امر، تبعیت از هدایت چون دائماً تنه می‌زند به هوای نفس، سختی‌هایی دارد. همان‌طور که هوای نفس همیشه با لذت‌ها و شهوت‌ها همراه است، در نقطه‌ی مقابلش، متابعت هدی با تلخی‌ها و سختی‌هایی آمیخته است تا برسیم به نقطه‌ای که نفس، رام و خاشع شود و خشوع پیدا کند. درباره‌ی

دشمنان اسلام به ویژه آمریکای جهان‌خوار، شیطان اکبر، داعش خبیث، آل سعود ملعون، اسرائیل را بیش از پیش خفیف کند.

خدا را قسم می‌دهیم که رهبر عظیم الشان ما را مورد حمایت و عنایت خاص ولی‌اش قرار دهد و از تأییدات بیشتر بهره‌مند سازد و نفوذ کلمه‌ی بیشتر عنایت کند.



■ منابع و مأخذ

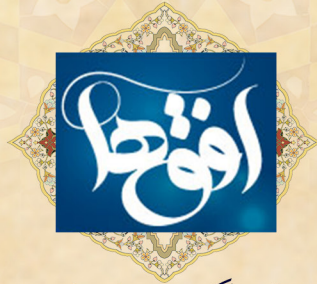
- [۱]. مثنوی معنوی، دفتر چهارم.
- [۲]. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۳.
- [۳]. ص: ۲۶.
- [۴]. آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۵۹.
- [۵]. همان، ص ۲۴۱.
- [۶]. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۵۳.
- [۷]. آمدی، غررالحکم، ص ۶۴.
- [۸]. حج: ۵.
- [۹]. آل عمران: ۳۱.
- [۱۰]. بقره: ۴۵.
- [۱۱]. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

کسان که فقهی را منتقل می‌کنند به کسانی که از خودشان فقیه‌ترند». از اتفاق، اهل معنا و اهل دقت، بیشتر هدایت‌هایشان در جریان عمومی زندگی از طریق اشباه و اقران و همنشین است. این را به عنوان یک تبصره به خاطر بسپاریم.

اگر هدایتی سمت شما آمد، هرچند از سمت کسی بود که از شما کمتر و دون پایه‌تر بود، بپذیرید. اگر بپذیرفتید، خیلی رشد می‌کنید و بزرگ می‌شوید. اینجا نفس مراقبت می‌کند و می‌گوید: اگر من قبول کنم، له می‌شوم. تذکر این بچه را من آیت‌الله العظمی قبول کنم؟! پس شأن من چه می‌شود؟ بسوزد پدر این شانی که می‌سوزاند پدر طرف را! اما اگر این هدایت را بپذیرفتید، یک دفعه طلوع می‌کنید؛ چنان‌که سیره‌ی بزرگان هم همین بوده است.

خدا را قسم می‌دهیم که همه‌ی ما را در مخالفت با نفس و هواها و متابعت هدایت، کمک و یاری کند.

ارواح مطهر اولیا، صلحا، شهدا و امام راحل عظیم الشان را از ما راضی کند.



افوغها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir © سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰

(۶ ماه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر